Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 2: Issue 109, Autumn & Winter 2022-2023, p.97-114

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 13-12-2020 Revise Date: 05-06-2022 Accept Date: 28-06-2022

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2022.67747.1006 Article type: Original

Implicitation and Redundancy of *'lā'* in the Quran: An Analysis of the Interpretive Challenges

Ehsan Rasuli kerahroudi, Ph.D. student, Arak University

Dr.Ebrahim Anari Bozchallouei (Corresponding author), Associate Professor, Arak University

Email: i-anari@araku.ac.ir

Dr. Seyyed Abolfazl Sajjadi, Associate Professor, Arak University

Dr.Ahmad Omidali, Assistant Professor, Arak University

Abstract

The omission and redundancy of some letters and words in the Holy Quran are challenging issues among interpreters. A number of syntacticians have differentiated between omission and implicitation; while elimination means the element is neither present nor could be implied, ellipsis occurs when the element is not explicitly present but could be implied. By adopting a descriptive-analytical method and using the exegesis books, the present study aims to determine the Quranic verses in which *'lā'* (no) has been regarded as implicit or redundant. Also, it tries to elaborate on these cases as discussed by syntacticians, and analyze them with respect to their context. The results show that the implicitation of *lā* in the Quran is comparative and auricular; the former has happened only in verse 58 of surah *Yūsuf*, and the latter has occurred in the rest of the verses. The Kufis argue for the implicitation of *lā* and the Basris for an implicit annexed (*Muḍāf*). Considering the context is very important in comprehending and interpreting a text. Once the context is taken into account, it can be said that *lā* has an emphatic function in Quran. In addition, the meaning of the verses could be properly understood without the implicitation of *lā*. The redundancy of 'la' in the Quran does not imply that it is useless but as the context shows, it is used to emphasize negation.

Keywords: The Holy Quran, Implicitation, Redundancy, *Lā*, Context

Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۹ - پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۱۱۴ - ۹۷

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۳/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۰۷

نوع مقاله: پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2022.67747.1006

اضمار و زیادت حرف «لا» در قرآن با بررسی چالش‌های تفسیری آن

احسان رسولی کرهرودی

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

دکتر ابراهیم اناری بزچلوئی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

Email: i-anari@araku.ac.ir

دکترسید ابوالفضل سجادی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

دکتر احمد امیدعلی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی، دانشگاه اراک، اراک، ایران

چکیده

حذف و زائدبودن برخی حروف در قرآن کریم ازجمله مباحث چالش‌برانگیز در بین مفسران است. برخی علمای نحو، بین حذف و اضمار فرق قائل می‌شوند؛ حذف آن است که اثری از کلمهٔ محذوف در کلام نباشد، برخلافِ اضمار که در لفظ، پنهان؛ ولی در معنا، مدنظر است. نوشتار حاضر با روش توصیفی‌تحلیلی و رجوع به کتب تفسیری درصدد بیان آیاتی است که در آن‌ها حرف «لا» مضمر یا زائد است و سپس اقوال گوناگون نحویان در خصوص آن آیات را بیان می‌کند و باتوجه‌به بافت و سیاق کلام به تحلیل و بررسی آن‌ها می‌پردازد.

طبق بررسی کتب تفسیری و آرای نحویان، اضمار حرف «لا» به دو صورت قیاسی و سماعی است که فقط در آیهٔ ۸۵ سورهٔ یوسف، قیاسی و در دیگر آیات، سماعی است. در آیات مدنظر، کوفی‌ها به اضمار حرف «لا» و بصری‌ها به تقدیرِ مضاف معتقدند. توجه به بافت و سیاق کلام، ازجمله موارد مهم در تفسیر و فهم متن است. درنظرگرفتن سیاق متن در آیاتی که حرف «لا» مضمر است، منجر به تأکید معنای کلام شده است. همچنین می‌توان بدون اضمار حرف «لا» به ترجمه و معنایی صحیح از آیات دست یافت. زیادت حرف «لا» در قرآن به‌معنای بیهوده‌بودن آن در کلام نیست؛ بلکه باتوجه‌به سیاق متن برای افادهٔ تأکیدِ نفی است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، اضمار، زیادت، حرف لا، سیاق.

مقدمه

اضمار و تقدیر را می‌توان یکی از زیرمجموعه‌های مبحث ایجاز در علم بلاغت به شمار آورد و نوعی خروج از معیار و شکل طبیعی کلام دانست که برجستگی کلام را به همراه دارد. به‌کارگیری اضمار و تقدیر در متون ادبی، متنی باز و درخورِ بازخوانی برای خواننده ایجاد می‌کند و منجر به تفکر و دقت‌نظر او در بافت و سیاق متن می‌شود. قرآن کریم این معجزهٔ الهی نیز که در اوج فصاحت و بلاغت کلام است با به‌کارگیری این صنعت، سبب جلب توجه و تأمل مفسران و ادیبان شده است و آنان را در فرازوفرود فهم آیات قرآن قرار داده است. اصل در کلام، بر ذکر است؛ اما گاهی حذف یا اضمار و تقدیر که با وجود قرینه صورت می‌گیرد بر ذکر برتری دارد.

برخی نحویان میان حذف و اضمار تفاوت قائل شده‌اند. درحقیقت، حذف بر چیزی اطلاق می‌شود که اثری از آن در لفظ و معنا نیست، اما اضمار آن چیزی است که در لفظ پنهان ولی در معنا موجود است.

موضوع زائددانستن یا ندانستن حروف در قرآن، موضوعی است که از دیرباز محل بحث مفسران بوده است. با بررسی دیدگاه‌های موجود می‌توان دریافت که زائدبودن دال بر بیهوده‌بودن نیست؛ چراکه زیادت کلمه‌ای، منجر به تأکید کلام و توجه به سیاق، درک و فهم بهتر این موضوع برای خواننده خواهد شد.

نوشتار حاضر با تکیه بر روش توصیفی‌تحلیلی در پی پاسخگویی به این سؤالات است: أ. آیا همهٔ ادیبان و مفسران بر اضمار یا زائدبودن حرف لا در آیات محل بحث متفق‌القول هستند؟ ب. اضمار حرف لا در قرآن قیاسی است یا سماعی؟ ج. مضمردانستن یا زیادت حرف لا در کلام قرآن چه تأثیری در معنا و مفهوم آن دارد؟

فرضیه‌های پژوهش عبارت‌اند از: أ. کوفی‌ها در آیات محل بحث، حرف لا را مضمر می‌دانند، اما بصری‌ها مضافی را در تقدیر می‌گیرند. برخی مفسران نیز در بعضی از آیات، حرف لا را مقدر یا زائد در نظر نمی‌گیرند. در آیاتی که برخی نحویان حرف لا را زائد در نظر می‌گیرند، آن را زائد برای تأکید می‌دانند؛ ب. در آیه‌ای از قرآن کریم، اضمار حرف لا، قیاسی و در دیگر آیات محل بحث، سماعی است؛ ج. در این آیات، اضمار و زیادت حرف لا به‌منظور بافت و سیاق کلام و در تأیید و تأکید مفهوم کلام است.

دربارهٔ پیشینهٔ این پژوهش می‌توان گفت که تقریباً اکثر کتب تفسیری و ادبی در زمینهٔ قرآن به این مسئله پرداخته‌اند؛ ازجمله، معانی القرآن، نوشتهٔ ابوزکریا یحیی‌بن‌زیاد معروف به فرّاء؛ جامع البیان فی تفسیر القرآن، نوشتهٔ محمدبن‌جریر طبری؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، نوشتهٔ علامه فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، نوشتهٔ ابوالقاسم محمودبن‌عمر زمخشری.

مقالهٔ «اختلاف العلماء فی الحروف الزائدة فی القرآن الکریم»، وهیبی، مجلة الآداب لجامعة الملک

سعود؛ نگارنده در پژوهش خود به بررسی اصطلاح زائد و زیادت در بین نحویان و ذکر حروف زائد در قرآن پرداخته است. دربارهٔ زیادت حرف لا نیز فقط به بیان برخی آیات در قرآن بسنده کـرده و آن‌هـا را تحلیـل و بررسی نکرده است.

پایان‌نامهٔ لا فی القرآن الکریم دراسـة نحویـة دلالیـة، نعـیم صـالح سـعید نعیـرات، ۲۰۰۷م؛ در ایـن پایان‌نامه نیز پژوهشگر صرفاً به بیان و بررسی آیات از جنبهٔ نحوی پرداخته است. این در صورتی اسـت کـه در مقالهٔ حاضر علاوه بر این، در پی بررسی معنایی آیات باتوجه‌به بافت و سیاق کلام هستیم.

در خصوص ضرورت پژوهش می‌توان گفت: قرآن کـریم و آیـات نـورانی آن از آغـاز نـزول در ادبیـات بازتاب چشمگیر و گسترده‌ای داشته است. نحویان کوفی و بصری نیز اهتمام ویژه‌ای به قرآن کریم دارنـد و اغلب شاهدِ مثال‌های نحوی خود را از آیات قرآن انتخاب می‌کنند. ادیبانِ علم نحو اشارات پراکنده‌ای را در کتب خود دربارهٔ حرف لا داشته و به بررسی آن از جنبهٔ نحوی پرداخته‌اند. اثری مستقل به بررسی اضـمار و تقدیر حرف لا در قرآن نپرداخته است، لذا این امر سبب شد تا در این نوشتار به بررسی این مسئله از جنبـهٔ نحوی و معنایی بپردازیم و نیز باتوجه‌به سیاق کلام و تأثیر آن در بیـان معنـا و مفهـوم آیـات، ایـن مسـئله را بررسی کنیم.

۱. تفاوت بین حذف و اضمار

برخی دانشمندان علم نحو معتقدند که بین حذف و اضمار فرق است. در کتاب عمدة الحفاظ این‌گونه آمده است که: «الاضمار حذف الشیء و ارادته» (سمین حلبی، ۳۸۶/۲). در کتاب حاشیة مُحی‌الدین نیـز آمده است که: «الفرق بین الاضمار و الحذف أنّ اثر المضمر باق ظاهر دون اثر المحـذوف لکونـه منسـیا» (شیخ‌زاده، ۱۴۵/۱). بنابراین، مضمر کلمه‌ای است که اثری از آن در سخن باشـد و محـذوف آن اسـت کـه اثری از آن در سخن نباشد.

ابوالبقاء معتقد است که: «الحذفُ اسقاطُ الشيءِ لفظاً و معنیً و الاضمارُ اسقاطُ الشیء لفظاً لا معنیً» (ابوالبقاء، ۳۸۴)؛ درحقیقت، حذف بر چیزی اطلاق می‌شود که اثـری از آن در لفـظ و معنـا نیسـت، امـا اضمار آن چیزی است که در لفظ پنهان ولی در معنا موجود است.

عبدالقاهر جرجانی در کتاب دلائل الاعجاز دربارهٔ بیتِ «دِیارَ مَيَّة إذ مَيّ تُساعِفُنا و لایُری مِثلها عَجَـمٌ و لا عربٌ» (ذوالرمة، ۱۱) می‌گوید: «انشده بنصب (دیار) علـی اضـمار فعـلٍ، کانـه قـال: اذکُـر دیـارَ میـة» (۱۰۷). همان طور که مشخص است کلمهٔ دِیارَ منصوب به فعل اذکر است که لفظ آن در شعر نیست، ولی با وجود تأثیرش، عبدالقاهر آن را مضمر دانسته است، نه محذوف.

نکته‌ای که درخورِ تأمل این است که با وجود این تفاوت، با مطالعهٔ برخی کتـب قـدما در علـم نحـو و

بلاغت، بعضی از آنان در کتاب خود این تفاوت را رعایت نمی‌کنند و در بسیاری از مواقع این دو لفظ را در موضع یکدیگر به کار می‌برند؛ برای مثال، ابن‌عصفور در کتاب شرح جمل الزجاجی در ترکیب بیت مذکور، کلمهٔ دیار را منصوب به فعل محذوف می‌داند (۲۲۸/۲). ابوحیان نیز در مثال «أَنْ لَوْ يَشَاءُ» (رعد: ۳۱)، هر دو اصطلاح را در آن واحد به کار می‌برد و ابتدا آن را جواب قسم محذوف می‌داند؛ یعنی «وَ أَقسَموا لَو شاء الله لَهَدَی النَّاسَ جَميعاً» و در ادامه، وجودِ أن به همراه لَو را دلیلی بر اضمار قسم می‌داند (۳۹۰/۶).

با وجود تفاوت میان حذف و اضمار، دربارهٔ حرف لا نیز اگرچه در کلام وجود نداشته باشد، اما چون در معنا مؤثر است آن را مضمر به شمار می‌آوریم، نه محذوف.

ذکر این نکته لازم است که گاهی حذف در مقابل ترک قرار می‌گیرد؛ برای مثال، تفتازانی در کتاب المطوّل در باب احوال مسندالیه، عبارت «امّا حَذفُه» را به کار می‌برد و در باب احوال مسند، عبارت «امّا تَرکُه» را به کار می‌برد که در اینجا مراد از حذف آن است که کلمه در لفظ وجود ندارد اما در نیت وجود دارد و مراد از ترک آن است که کلمه نه در لفظ و نه در نیت، وجود ندارد. مسندالیه رکن اعظم و جزء اقوم کلام است، اگر در لفظ نباشد گویا در لفظ ذکر شده است، چون در نیت وجود دارد؛ اما مسند اگر در لفظ نباشد گویا در نیت هم نیست (۱۸۵ و ۲۸۶؛ حجت هاشمی خراسانی، ۱۹۶/۶).

۲. نقش سیاق و بافت در تفسیر قرآن

سیاق در لغت از ریشهٔ «س و ق» است؛ سَوَقَ، سُقتُه، سَوقاً و رأیتُه یَسوقُ سیاقاً أی یَنزِعُ نَزعاً عند الموت (فراهیدی، باب سوق).

ابن‌فارس ذیل مادهٔ «س و ق» می‌گوید: «السین و الواو و القاف اصل واحدُ و هو حَدوُ الشّیء. یُقال ساقَه یسوقُه سَوقاً و السیقَة ما استِیقَ مِن الدّوابِّ» (باب سوق).

بافت یا سیاق در اصطلاح عبارت است از ساختارهای زبانی و غیرزبانی که به‌طور نظام‌مند شکل ارتباط را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد (فتوحی ۱۹۷).

مفسران و دانشمندان علوم قرآنی به نقش سیاق در فهم و تفسیر قرآن توجه کرده‌اند. توجه‌نکردن به سیاق در برخی آیات، منجر به فهم غلط از آن آیات می‌شود؛ برای مثال، در آیهٔ «وَاللَّـهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات: ۹۶) در صورت توجه‌نکردن به سیاق آیات ممکن است آیه را این‌گونه بفهمیم که خداوند هم بندگان و هم افعال آن‌ها را آفریده است، اما با درنظرگرفتن بافت و سیاق کلام متوجه می‌شویم که این آیه به نقل از کلام حضرت ابراهیم به قوم خود و نکوهش آن‌ها به‌علت بت‌پرستی است و آیه در سیاق نکوهش شرک آن‌ها آمده است. با این وجود، منظور از «و ما تَعملون» بت‌هایی است که آن‌ها با دست خود

می‌ساختند (قائمی‌نیا، ۳۲۸).

در سیاق، به اجزای کلام توجه فراوانی می‌شود؛ زیرا سیاق به‌مانند یک کل می‌ماند که معنای آن به‌سبب اجزایش و معنای اجزا هم توسط خود آن کل تعیین می‌شود. درحقیقت، رابطه‌ای دوری میان کل و اجـزا در سیاق وجود دارد. از منظر علم نشانه‌شناسی، این نکته بدین معناست که نشانه‌ها درون سـیاقی خـاص، بـه تأکید و تقویت معانی یکدیگر می‌پردازند (همان، ۳۳۵).

عبدالقاهر جرجانی نیز در نظریهٔ نظم، توجه به سیاق را عاملی بسیار مهم در اعجاز قـرآن می‌دانـد. بـه نظر او اعجاز قرآن در نحوهٔ ترکیب کلمات یا در قوانین نحو نهفته است. مراد عبدالقاهر از نحو، همان علـم نحو در مقابل علم صرف نیست؛ بلکه منظور او قوانین تنظیم کلام است که در ارتباط با علم معانی و بیـان است و آن را در قالب نظریهٔ نظم مطرح می‌کند (بدوی، ۱۱۱تا۱۱۲).

زرکشی نیز در کتاب البرهان فی علوم القرآن دربارهٔ سیاق معتقد است که سیاق از بزرگتـرین قرینـه‌های دال بر مراد متکلم است، پس هرکس آن را نادیده بگیرد در نظیرش به اشتباه افتد و در مناظراتش دیگران را به اشـتباه انـدازد (۳۳۵) و نیـز بـرای درک بهتـر نقـش سـیاق در فهـم آیـات بـه آیـهٔ «ذُقْ إِنَّـكَ أَنْـتَ الْعَزِيـزُ الْكَرِيمُ»(دخان: ۴۹) اشاره می‌کند. تعبیر عزیزٌ کریمٌ برای تکریم به کار می‌رود، ولی در این مورد باتوجه‌بـه سیاق آیات قبلی و کلمهٔ ذُق معلوم می‌شود که این تعبیر بر ذلیـل و حقیرشـمردن اشـخاص مـدنظر دلالـت دارد.

۳. اضمار حرف لا

راجع به اضمار حرف لا می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: ۱. اضمار حرف لا به‌صورت قیاسی؛ ۲. اضمار حرف لا به‌صورت سماعی.

البته لازم به ذکر است که برخی نحویان واژهٔ حذف را در معنای مضمر به کار می‌برند و گاهی مرادشان از حذف همان مضمر است؛ زیرا همان طور که در تفاوت حذف و اضمار بیان کردیم حذف بدین معناست که هیچ اثری از محذوف چه در لفظ و چه در معنا در کلام نباشد، درصورتی‌کـه در ایـن مـوارد مـراد آن‌هـا حذف لفظی است نه معنوی.

۳. ۱. اضمارحرف لا به‌صورت قیاسی

علمای نحو برای اضمار حرف لا به‌صورت قیاسی دو شرط اساسی را در نظر می‌گیرند: ۱. لا نافیـه بـر سر فعل مضارع بیاید؛ ۲. در جواب قسم واقع شود (خطیب ۳۰۸؛ سیرافی، ۲۷۷/۱)؛ برای مثـال، می‌تـوان به بیتی از امرؤالقیس استناد کرد: «فَقُلتُ يمينَ الله أبرحُ قاعداً و لَو قَطَعُوا رَأسی لَدَيکِ و أَوصالِی؛ پس گفتم به خدا سوگند در همین جا می‌نشینم اگرچه در نزد تو سرم را بزنند و اعضایم را قطع کننـد.» در ایـن بیـت،

ابرح به‌معنای لا ابرح است که حرف لا در تقدیر است (ابن‌هشام، ۱۵۲).

در قرآن کریم آیه‌ای به‌عنوان شاهد مثال در این زمینه آمده است: «قَالُوا تَاللَّـهِ تَفْتَـأُ تَـذْكُرُ يُوسُـفَ حَتَّـى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (یوسف: ۸۵)؛ «[پسران او] گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسـف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک شوی.» تَفتَأ، در اصل، لا تفتَأ بوده است که حـرف نفـی لا، مضـمر و در تقدیر است که قرینهٔ آن نبودن نون تأکید «نّ» در فعل مضارع تَفتأ است؛ زیرا واجب است که فعـل مضـارع مثبت در جواب قسم به همراه نون تأکید بیاید (ابن‌عاشور، ۱۰۸/۱۲). ازآنجایی‌که «لاتفتأ» پیوستگی در امر را نشان می‌دهد، بدین معنا نیست که حضرت یعقوب بدون هیچ انقطاعی به یاد یوسف بـوده اسـت؛ بلکـه این نوع بیان، شدت عاطفی ارتباط حضرت یعقوب با فرزندش یوسف را می‌رسـاند و اضـمار حـرف لا در این آیه باتوجه‌به سیاق کلام نه‌تنها بر موسیقی کلام افزوده است، بلکه خداوند متعال شدت این پیوسـتگی، ارتباط و اتصال را از جنبهٔ معنایی به‌خوبی در لفظ نیز نشان داده است.

۳. ۲. اضمار حرف لا به‌صورت سماعی

اضمار حرف لا به‌صورت سماعی زمانی رخ می‌دهد که بر سـر فعـل مضـاع بیایـد و در جـواب قسـم نباشد. در این قسمت به ذکر این آیات در قرآن کریم می‌پردازیم.

۱. «وَ لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۴۲). شاهد مثال در ایـن آیـه، فعـل تکتموا است که در آن می‌توان دو وجه را در نظر گرفت: اول اینکه، بـه‌وسـیلهٔ حـرف واو بـه فعـل لاتلبسـوا عطف شده و مجزوم است و حرف لا در آن، مضمر و در تقدیر اسـت؛ دوم اینکـه، منصـوب بـه أن مضـمر است که در این صورت حرف واو را واو معیه یا واو صرف می‌نامند؛ بدین معنا که مانع جمع بین دو حکـم می‌شود، یعنی لاتَجمَعوا لُبسَ الحقّ و کتمانَه. مثال این آیه در کـلام عـرب ایـن چنـین اسـت کـه «لاتَأکُـل السمکَ و تشربَ اللبنَ»؛ یعنی لاتَجمع أکلَ السمک مـع أن تشـربَ اللـبنَ (فـراء، ۳۴/۱؛ ابوالفتـوح رازی، ۲۴۴/۱). در این صورت، نهی از مجموع دو عمل می‌شود و نهی شامل یکی از آن دو بـه‌تنهـایی نمی‌شـود. بنابراین، احتمال اول؛ یعنی مجزوم‌بودن مناسب‌تر است. شاید بتوان علت مضمرآمدن حرف لا را جمع بین دو وجه دانست که هر دو مطابق با قواعد زبان است.

ابن‌مسعود این آیه را به‌صورت «و تکتمون» قرائت کرده و آن را جملهٔ حالیه می‌داند که در اصل «و أنـتم تکتمون أو کاتمین» است (آلوسی، ۲۴۸/۱). بنابراین، باتوجه‌به نوع حرف واو معنا تغییر می‌کند: أ. و حق را با باطل مخلوط نکنید و حق را درحالی‌که می‌دانید پنهان نکنید (واو عطف)؛ ب. با پنهان‌کردن حق، آن را با باطل مخلوط نکنید، درحالی‌که می‌دانید (واو معیت)؛ ج. حق را با باطل مخلوط نکنیـد درحـالی‌کـه آن را پنهان می‌کنید و می‌شناسید (واو حالیه). آنچه اکثر مترجمان قرآن در ترجمه‌هایشـان بـدان توجـه کرده‌انـد،

اضمار حرف لا و معطوف‌بودن فعل تکتموا است.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انفال: ۲۷). در این آیه همچون آیهٔ ۴۲ سورهٔ بقره یا حرف لا را در تخونوا مضمر می‌دانند که عطف بر ماقبل و مجزوم است یا حرف أن را مقدر می‌دانند که واو را معیه یا صرف در نظر می‌گیرند؛ همانند «لاتَنهَ عن خلقٍ و تَأتیَ مثلَه» که واو در آن واو معیه یا صرف است. مراد از امانت در این آیه می‌تواند دین یا اعمال انسان باشد (طبری، ۱۴۶/۹تا۱۴۷). در این صورت نیز اگر حرف اَن را در تقدیر بگیریم نهی از مجموع دو خیانت می‌شود و نهی شامل یکی از آن دو به‌تنهایی نمی‌شود، پس احتمال اول؛ یعنی مجزوم‌بودن بهتر است.

باتوجه‌به سیاق کلام شاید بتوان علت اضمار حرف لا را در این امر دانست که خداوند مؤمنان را از خیانت به خدا و رسولش نهی کرده است و اگر خلاف آن عمل کنند، خیانت به خدا و رسولش قطعاً منجر به خیانت در امانت می‌شود.

۳. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۸۸). در این آیه، حذف نون در تُدلُوا یا به‌سبب عطف آن به لاتَأکُلوا است که مجزوم به نهی است یا به‌دلیل منصوب‌بودن آن به تقدیر حرف أن است، البته اگر حرف واو به‌معنای مَعَ باشد.

باتوجه‌به سیاق کلام، دلیل اضمار حرف لا و مثبت‌آمدن فعل در ظاهر را می‌توان در این امر دانست که توجه‌نکردن به حکم ابتدای آیه (اینکه اموال یکدیگر را میان خودتان به باطل مخورید) منجر به این می‌شود که برای خوردن اموال مردم، آن را به‌سمت حاکمان نیز بکشانید. با توجه به نوع واو، ترجمهٔ آیه این‌گونه می‌شود که: أ. و اموالتان را در میان خود به باطل نخورید و آن را به‌عنوان رشوه به‌سوی حاکمان سرازیر نکنید (واو عطف). در اینجا نهی از هر دو کار است؛ یعنی نخورید و نکشانید؛ ب. با سرازیرکردن اموالتان به‌سوی حاکمان، آن‌ها را در میان خود به باطل نخورید (واو مع). درصورتی‌که در اینجا فقط نهی از خوردن است.

۴. «يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا» (نساء: ۱۷۶). دربارهٔ این آیه سه نقل قول وجود دارد: أ. طبق نظر کوفی‌ها حرف لا در أن تَضِلّوا در تقدیر است و در اصل لِأَلّا تَضلّوا است؛ یعنی خداوند برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید؛ ب. طبق نظر بصری‌ها، مضافی در تقدیر است و به اضمار حرف لا معتقد نیستند؛ بدین معنا که (يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ كراهةَ أو حَذارَ أَنْ تَضِلُّوا). خداوند برای شما بیان می‌کند به‌سبب کراهت از این مسئله که گمراه شوید یا از ترس اینکه گمراه شوید. بر اساس نظر مبرّد، حذف مضاف شایع‌تر از حذف لا است؛ ج. برخی همچون اخفش به اضمار حرف لا یا مضاف معتقد نیستند و بر این باورند که حرف أن با فعل ما بعد خود تأویل به مصدر می‌رود؛ بدین معنا که يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ ضَلالتَکم لِتَجتَنِبوهُ (ابن‌عادل، ۱۵۷/۷تا۱۵۸؛

طبرسی، ۲۲۹/۳).

باتوجه‌به بافت و سیاق کلام «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُهَا إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمّا تَرَکَ وَ إِنْ کَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» (نساء: ۱۷۶) می‌توان چنین برداشتی از مفهوم آیه داشت که خداوند قوانین کلاله (ارث خواهر و برادری) را برای مردم بیان می‌کند و در مقابل اگر آن‌ها به دستورات خداوند عمل نکنند قطعاً منجر به ضلالت و گمراهی آن‌ها می‌شود. همچنین نیازی به تقدیرگرفتن کلمه‌ای در آیه مدنظر نیست و می‌توان آیه را به این صورت ترجمه کرد؛ اینکه گمراه شوید خداوند برای شما بیان می‌کند.

(گمراه شوید) امری ذهنی است و عمل گمراهی صورت نگرفته است. اصل بر عدم‌تقدیر است؛ لذا همان صورت و ظاهر آیه، یعنی «أن تَضِلّوا» بهتر از (لألّا تَضِلُّوا یا کراهة أن تضلّوا) است.

۵. «وَ لَاتَجْعَلُوا اللّهَ عُرْضَةً لِأَیْمَانِکُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النّاسِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» (بقره: ۲۲۴). دربارهٔ این آیه سه صورت بیان شده است: ۱. «أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصْلِحُوا بَیْنَ النّاسِ»، عطفِ بیان برای کلمهٔ ایمان و حرف لا حذف شده است؛ یعنی أن لاتَبَرّوا مراد است. بر این اساس، معنای این بخش از آیه این چنین می‌شود: سوگند به خدا را حجتی برای ترک نیکوکاری و مانعی برای تقوا و اصلاح میان مردم قرار ندهید.

۲. در این قسمت از آیه، حرف لا محذوف و عبارت محل بحث، متعلق به فعل لاتَجعَلُوا است که بیان‌کنندهٔ علت نهی از سوگند فراوان به خداوند است. پس معنای آیه این‌گونه می‌شود: خدا را در معرض سوگندهایتان قرار ندهید، زیرا در کارهای شخصی، نیکوکار و پارسا نمی‌شوید و در امور اجتماعی نیز توفیق اصلاح میان مردم را نمی‌یابید. این وجه با جملهٔ «و تُصلِحُوا بین الناس» سازگار نیست، زیرا رابطه‌ای میان (خدا را در معرض سوگندها قراردادن) با (اهل اصلاح میان مردم نشدن) نیست، مگر اینکه با تکلف گفته شود کسی که زیاد سوگند می‌خورد، حرمتی برای نام خداوند قائل نیست و نیکی و تقوا را از دست می‌دهد، درنتیجه نمی‌تواند به اصلاح میان مردم بپردازد؛ زیرا کسی که فراوان قسم می‌خورد سخنش در جامعه اثری ندارد.

۳. در این قسمت از آیه، حرف لا محذوف نیست و درحقیقت حکم نهی از قسم فراوان به اسم الله را بیان می‌کند. پس معنای آیه این‌چنین می‌شود: خداوند را در معرض قسم‌هایتان قرار ندهید تا بتوانید به مقام ابرار و افراد باتقوا و مصلحان میان مردم برسید. این وجه، به‌دلیل حذف‌نشدن، تکلف کمتری دارد و با ظاهر آیه هماهنگ‌تر است، گرچه ممکن است با برخی از شأن نزول‌ها هماهنگی کامل نداشته باشد (جوادی

آملی، ۲۰۹/۱۱تا۲۱۰؛ ابن‌جوزی، ۱۹۴/۱).

۶. «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَاتَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لَاتَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لَاتَشْعُرُونَ» (حجرات: ۲). در این آیه نیز برخی حرف لا در أن تَحبَطَ را مضمر می‌دانند؛ یعنی «لِأَلّا تَحبَطَ أعمالَکُم» و برخی مضافی را در تقدیر می‌گیرند، یعنی کِراهَة او حَذارَ أو مَخافَة أن تَحبَطَ اعمالکم (طباطبایی، ۳۰۸/۱۸). دربارهٔ علت حبط اعمال در این آیه اختلاف‌نظر وجود دارد. عده‌ای هر دو نهی را سبب آن می‌دانند و عده‌ای منهی‌عنه، یعنی فعل فریادزدن و بلندحرف‌زدن را سبب حبط اعمال می‌دانند. در تفسیر ابن‌عاشور آمده است: «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ فی محلِّ نَصبٍ علی نَزعِ الخافضِ و هو لامُ التَّعلیلِ و هذا تعلیل للمنهی‌عنه لاللنهی» (۱۸۵/۲۶).

دلیل اضمار حرف لا را می‌توان در این امر دانست که اگر مؤمنان صدای خود را بالاتر از صدای پیامبر ببرند و با او با صدای بلند صحبت کنند و در مقابل پیامبر رعایت ادب را نکنند، قطعاً منجر به حبط اعمال آن‌ها می‌شود.

همچنین می‌توان حرف لا را محذوف ندانست و این قسمت از آیه را این‌گونه ترجمه کرد: اینکه اعمالتان تباه شود، صدایتان را بالای صدای پیامبر نبرید و با او با صدای بلند صحبت نکنید. اینکه اعمالتان تباه شود امری ذهنی است و هنوز محقق نشده است و در صورتی محقق می‌شود که در مقابل پیامبر با صدای بلند و نوعی بی‌ادبی صحبت کنند.

۷. «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ» (حجرات: ۶). أن تُصِیبُوا، مفعول له یا منصوب به نزع خافض است؛ به‌معنای کراهة او مخافة أو حذار اصابتِکم قَوماً بِجَهالَةٍ یا لِأَلّاتُصیبُوا قَوماً بِجَهالَةٍ (زمخشری، ۳۶۰/۴؛ واحدی، ۳۴۹/۲۰).

در این آیه نیز علت حذف لا این است که اگر فاسقی برایمان خبری آورد و در صحت و سقم آن تحقیق و بررسی نکردیم، منجر به این می‌شود که از روی جهالت و نادانی به قومی آسیب وارد کنیم و نیز می‌توان حرف لا را مضمر ندانست؛ بدین صورت که اگر فاسقی برای شما خبر مهمی آورد، اینکه از روی نادانی به قومی آسیبی برسانید، تحقیق کنید. اینکه به قومی از روی نادانی آسیب برسانید امری ذهنی است و تحقق پیدا نکرده است. شأن نزول آیه نیز در تأیید این مسئله است. هنگامی که ولیدبن‌عقبه دربارهٔ قبیله بنی‌مصطلق خبر کذبی را برای پیامبر آورد، مبنی‌بر اینکه آن‌ها از پرداخت زکات خودداری کرده‌اند؛ پیامبر از این خبر ناراحت شد و تصمیم بر گوشمالی آن‌ها گرفت. اما این آیه نازل شد و پیامبر را از حقیقت امر آگاه کرد. اگر پیامبر در مقابل آن قوم اقدامی را انجام می‌دادند، مرتکب گناه می‌شدند و این با مقام عصمت ایشان در تعارض می‌بود.

۸. «إِنّ اللّهَ یُمْسِکُ السّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا» (فاطر: ۴۱). أن تَزُولا به‌معنای «کراهة أن تَزُولا» یا «لِألّا تَزُولا» است. برخی یُمسِک را به‌معنای یَمنعُ در نظر می‌گیرند؛ به این معنا که خداوند مانع می‌شود از اینکه آسمان‌ها و زمین زوال یابد یا بلغزد (واحدی، ۴۳۶/۱۸).

باتوجه‌به سیاق کلام، ممکن است دلیل اضمار حرف لا این باشد که اگر خداوند آسمان‌ها و زمین را نگه ندارد قطعاً سقوط می‌کنند. همچنین می‌توان حرف لا را در این قسمت از آیه مضمر ندانست و کلمهٔ یُمسِک را نیز در معنای خود به کار گرفت. برخی از مترجمان قرآن ازجمله معزی، الهی قمشه‌ای، مشکینی و انصاریان نیز آیه را بدون اضمار حرف لا ترجمه کرده‌اند؛ «همانا خدا نگه دارد آسمان‌ها و زمین را از آنکه بیفتند.»

۹. «وَ أَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلّکُمْ تَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۵).

۱۰. «وَ جَعَلْنَا فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلّهُمْ یَهْتَدُونَ» (انبیاء: ۳۱).

۱۱. «خَلَقَ السّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَی فِی الْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ بَثّ فِیهَا مِنْ کُلّ دَابّةٍ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلّ زَوْجٍ کَرِیمٍ» (لقمان: ۱۰)؛ «أن تَمیدَ بکم» نزد کوفی‌ها به‌معنای «لِألّا تمیدَ بکم» و نزد بصری‌ها به‌معنای «کراهة أن تَمیدَ و تَضطَرِبَ بِکُم» است (میبدی، ۳۶۷/۵). اگر حرف لا در تقدیر باشد معنای آیه این‌گونه می‌شود که: و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا شما را نلرزاند. اگر مضافی در تقدیر باشد معنای آیه این است که: و در زمین کوه‌هایی استوار افکند تا مبادا شما را بلرزاند. در این آیه نیز لزومی بر تقدیر یا مضمردانستن کلمه‌ای نیست و می‌توان آیه را به این صورت ترجمه کرد: اینکه زمین شما را بلرزاند یا حرکت دهد، خداوند کوه‌های بلندی را در زمین افکند.

۱۲. «وَ قَالَ الّذِینَ لَایَعْلَمُونَ لَوْ لَایُکَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتِینَا آیَةٌ کَذَلِکَ قَالَ الّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَیّنّا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» (بقره: ۱۱۸). در این آیه حرف «لولا» به‌معنای هَلّا در (تَأْتِینَا) مضمر است؛ به این معنا که «کسانی که نمی‌دانند، گفتند: چرا خدا با خود ما سخن نمی‌گوید؟ یا آیه و نشانه‌ای بر خود ما نمی‌آید؟» باتوجه‌به سیاق، شاید بتوان علت اضمار حرف لولا در تأتینا را شدت حرص کفار برای آمدن نشانه‌ای برای خودشان دانست و منتظرند که حتماً معجزه‌ای از جانب خداوند برایشان بیاید. این سؤالات و درخواست‌ها حرف تازه‌ای نیست و کفار قبل از این‌ها نیز از انبیای پیشین چنین توقعات نابجایی را داشته‌اند.

۱۳. «وَ لَایَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبَی وَ الْمَسَاکِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَلَاتُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» (نور: ۲۲). کلمهٔ یَأْتَلِ یا از ریشهٔ «الـو»

به‌معنای کوتاهی‌کردن است یا از ریشهٔ «الی» همانند ایلاء در مباحث فقهی به‌معنای سوگندیادکردن است (زمخشری، ۲۰۲/۳؛ قرائتی، ۱۶۲/۶). در این آیه اگر فعل یَأْتَلِ از ریشهٔ «الو» به‌معنای کوتاهی‌کردن گرفته شود، نیازی به اضمار یا تقدیر حرف لا در أن یُؤتُوا نیست. همان طور که در ترجمهٔ معزی به این صورت آمده است: «و کوتاهی نکنند توانگران از شما و دارندگان گشایش که بدهند خویشاوندان و بینوایان و هجرت‌کنندگان را در راه خدا». اما اگر از ریشهٔ «الی» به‌معنای سوگندخوردن بگیریم حرف لا در أن یُؤتُوا مضمر است، همان طور که در ترجمهٔ آیتی نیز این‌گونه آمده است: «توانگران و آنان که گشایشی در کار آن هاست، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مسکینان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند.»

۱۴. «يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (نور: ۱۷). آیات ماقبل این آیه دربارهٔ افک یا همان تهمت بزرگ به یکی از زنان پیامبر است که در این آیه خداوند متعال، مسلمانان را در خصوص آن تهمت بزرگ نصیحت می‌کند و پند می‌دهد. در این آیه نیز برخی حرف لا در أن تَعُودُوا را مضمر می‌دانند؛ به این معنا که خداوند شما را اندرز می‌دهد که دیگر هیچ‌گاه نظیر آن (تهمت بزرگ) را تکرار نکنید. برخی نیز مضافی همانند (کراهة او مخافة او حذار) را در تقدیر می‌گیرند. عده‌ای نیز فعل یَعِظُ را به‌معنای یُحذِّرُ در نظر می‌گیرند. در این صورت، أن تعودوا در معنای خود به کار می‌رود (ابن‌عاشور، ۱۴۶/۱۸). شاید بتوان علت اضمار حرف لا در أن تَعُودُوا را در این امر دانست که خداوند مسلمانان را از عواقب توجه‌نکردن به نصیحت او آگاه می‌کند؛ یعنی اگر مسلمانان به پند و اندرز خداوند گوش فرا ندهند، یقیناً آن تهمت بزرگ را تکرار می‌کنند.

می‌توان فعل یَعِظُ را نیز در معنای خود به کار برد و نیازی به تقدیر کلمه‌ای در أن تعودوا نیست و آیه را به این صورت ترجمه کرد: «اینکه نظیر آن تهمت بزرگ را تکرار کنید، خداوند شما را پند و اندرز می‌دهد.»

۱۵. «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَاتَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود: ۴۶). اقوال دربارهٔ این آیه نیز همچون آیهٔ هفدهم سورهٔ نور است که به‌سبب اطالهٔ کلام آن را تکرار نمی‌کنیم.

۴. زیادت حرف لا

زائدبودن برخی کلمات در قرآن از دیرباز بین مفسران محل بحث بوده است. اما باید به این نکته توجه داشت که اصطلاح زائد در قرآن، مبنی‌بر لغو و بیهوده‌بودن آن نیست، بلکه نوعی تأکید بر کلام است و می‌تواند باتوجه‌به بافت و سیاق کلام بررسی و تحلیل شود. مراد نحویان از زائدبودن لفظی در کلام این است که بدون آن لفظ نیز معنای کلام مشخص است. ابن‌هشام معتقد است که دربارهٔ سخن خداوند نباید از اصطلاح زائد استفاده کرد؛ زیرا مراد از این اصطلاح در اذهان عموم این است که هیچ معنایی ندارد،

درصورتی‌که سخن خداوند منزه است از اینکه معنایی نداشته و لغو و بیهوده باشد (ازهری، ۱۸۵).

نحویان اصطلاحات متفاوتی را در کنار اصطلاح زائد به کار برده‌اند که عبارت‌اند از: صله، حشو، الغاء، لغو، اسقاط و مُقحَم. بصری‌ها بیشتر از اصطلاح زیادت و لغو استفاده می‌کنند و کوفیان بیشتر اصطلاح حشو و صله را به کار می‌برند (وهیبی، ۱۲).

در این بخش به ذکر برخی آیات که حرف لا در آن‌ها زائد در نظر گرفته شده است، می‌پردازیم.

۱. حرف لا بر سر فعل أقسم در هشت آیه در قرآن آمده است: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (واقعه: ۷۵)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ»(حاقه: ۳۸)؛ «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (معارج: ۴۰)؛ «لَاأُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»(قیامت: ۱)؛ «وَ لَاأُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (قیامت: ۲)؛ «فَلَاأُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ» (تکویر: ۱۵)؛ «فَلَاأُقْسِمُ بِالشَّفَقِ» (انشقاق: ۱۶)؛ «لااقسِمُ بِهذَا البَلَدِ» (بلد: ۱).

در این آیات دربارهٔ حرف لا، برخی آن را زائد در نظر گرفته‌اند؛ برای مثال، در خصوص آیهٔ ۷۵ سورهٔ واقعه، «لااقسِمُ» را به‌معنای «اقسِمُ» گرفته‌اند؛ یعنی به جایگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم. برخی لا را غیرزائد می‌دانند و دو نوع تفسیر دربارهٔ آن بیان کرده‌اند: ۱. حرف لا برای انکار و رد کافران است و سپس جمله با سوگند آغاز می‌شود؛ یعنی نه (چنان نیست که کافران تصور می‌کنند)، سوگند به موقعیت ستارگان؛ ۲. لااقسم به‌معنای سوگند نمی‌خورم است؛ به این معنا که مسئله به‌قدری روشن است که نیازی به قسم خوردن ندارد (شوکانی، ۴۴۲/۵تا۴۴۳؛ قرائتی، ۴۸۳/۱۲). اقوال ضعیف دیگری دربارهٔ لااقسِمُ بیان شده است؛ ازجمله عکرمه، مجاهد، ابوعمران و ابوالعالیه آن را به‌صورت لَأُقسِمُ قرائت کرده‌اند که زجاج آن را قولی ضعیف می‌داند (جوزی، ۲۶۵/۸). اخفش نیز حرف لا به‌معنای الا را جایز دانسته است و دربارهٔ آیهٔ «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» باتوجه‌به قرینهٔ «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» (تین: ۳) که واو در آن برای قسم آمده، لا اقسِمُ را به‌معنای اقسِمُ در نظر گرفته است (قرطبی، ۵۹/۲۰).

۲. «لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(حدید: ۲۹).

۳. «وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَايَرْجِعُونَ» (انبیاء: ۹۵).

۴. «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَايُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۰۹).

راجع به اینکه حرف لا در «لِئَلّا يَعلَم»، زائد یا اصلی است، بین مفسران اختلاف‌نظر وجود دارد. بسیاری از مفسران حرف لا را صله یا زائد برای تأکید می‌دانند. عده‌ای نیز لا را در معنای اصلی خود در نظر می‌گیرند که در این صورت، دو معنا را می‌توان برای آیه در نظر گرفت: ۱. «لئلا یعلم» و «الّا يَقدِرُونَ»،

نفی در نفی و در حکم اثبات است و منظور این است که اهل کتاب بدانند که آن‌ها هم اگر ایمان بیاورنـد و اسلام را بپذیرند می‌توانند فضل الهی را برای خود فراهم سازند. همچنین باتوجه‌به آیهٔ قبـل «یَـا أَیُّهَـا الَّـذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّـهُ غَفُـورٌ رَحِیمٌ»(حدید: ۲۸) به این معناست که رحمت مضاعف بدان جهت بود که اهل کتاب اینطـور ندانند کـه مؤمنان راهی به فضل خدا ندارند (مکارم شیرازی، ۳۹۸/۲۳). البته اصلی‌بودن حرف لا و ترجمـهٔ منفـی از آیه، تأکید بیشتری بر معنا و مفهوم آیه دارد، زیرا وقتی گفته می‌شود که اهل کتاب ندانند یا تصور نکننـد کـه مؤمنان راهی به فضل خدا ندارند؛ یعنی بلکه قطعاً بدانند که مؤمنان بهره‌ای از فضل الهی دارند.

دربارهٔ آیهٔ ۹۵ سورهٔ انبیاء نیز برخی حرف لا در «أنّهُم لایَرجِعُون» را زائد در نظر می‌گیرند؛ بـدین معنـا که بر مردم آبادی که هلاکشان ساختیم ممنوع است که به دنیا بازگردند؛ یعنی حرمت رجوع به دنیـا را بیـان می‌کند، نه عدم‌رجوع را. اما آمدن حرف لا، شدت تأثیر و نفوذ حرمت را بیان می‌کند؛ زیـرا نتیجـهٔ حرمـت درحقیقت، عدم‌رجوع است؛ یعنی آن‌ها قطعاً به دنیا باز نخواهنـد گشـت (طباطبـایی، ۳۲۵/۱۴). بعضـی دیگر نیز آیه را از قبیل نفی در نفی در نظر می‌گیرند؛ یعنی محال است که آن‌ها در قیامـت بازگشـت نکننـد، یعنی بازگشت می‌کنند (کاشانی، ۱۰۶/۶).

در آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ انعام، در خصوص اینکه حرف (ما) در «و ما یُشعِرُکُم» استفهامیه باشد یا نافیـه، بـین مفسران اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی «ما» را استفهام انکاری در نظر گرفته‌اند که در این صـورت معنـای آیه به این شکل است: «شما از کجا می‌دانید که اگر معجزه‌ای بیاید ایمان نمی‌آورند»؛ یعنی ممکـن اسـت ایمان بیاورند که این با مقصود آیه در تعارض است. با این وجود، عده‌ای «ما» را نافیه ترجمه کرده‌انـد؛ بـه این معنا که «شما نمی‌دانید که اگر این معجزات نیز انجام شود، آن‌ها ایمان نخواهند آورد.» در این صورت، فاعلِ یُشعِرُ کلمهٔ شیء است که در تقدیر است (مکارم شیرازی، ۳۹۹/۵). البته اگر حرف مـا را اسـتفهامیه در نظر بگیریم، می‌توان حرف لا را زائد دانست؛ یعنی «شما از کجـا می‌دانیـد کـه هرگـاه معجـزه‌ای بیایـد (ایمان می‌آورند؟ خیر) ایمان نمی‌آورند.»

۵. «قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» (اعراف: ۱۲).

۶. «قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی» (طه: ۹۲تا۹۳).

راجع به «الّا تَسجُدَ» سه نظر وجود دارد: أ. باتوجه‌به آیهٔ «قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَـا خَلَقْـتُ بِیَدَیّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ» (۷۵)، أن تَسجُدَ قرینه‌ای است مبنی‌بر اینکه حـرف لا، صـله یـا زائـد برای تأکید است؛ ب. لا، اصلی و مَنَعَک به‌معنای دعاک، حملَک یا بَعَثَک است؛ ج. حرف لا و فعـل مَنَـعَ هر دو در معنای اصلی به کار رفته‌اند (طوسی، ۳۵۷/۴). اما اینکه چرا حرف لا در سورهٔ اعراف برای تأکید

آمده و در سورهٔ ص نیامده است، مسئله‌ای است که بایـد بـه بافـت و سـیاق دو سـوره توجـه کـرد. «وَ لَقَـدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمّ صَوّرْنَاکُمْ ثُمَ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَةِ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِيسَ لَـمْ يَکُـنْ مِـنَ السّـاجِدِينَ قَـالَ مَـا مَنَعَکَ أَلّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَکُـونُ لَـکَ أَنْ تَتَکَبّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنّکَ مِنَ الصّاغِرِينَ قَالَ أَنْظِرْنِی إِلَی يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنّکَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِی لَأَقْعُدَنّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمّ لآتِيَنّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِـمْ وَ عَـنْ أَيْمَـانِهِمْ وَ عَـنْ شَـمَائِلِهِمْ وَ لَاتَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِينَ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَکَ مِـنْهُمْ لَأَمْـلَأَنّ جَهَـنّمَ مِـنْکُمْ أَجْمَعِـينَ» (اعراف: ۱۱تا۱۸). «إِذْ قَالَ رَبّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنّی خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُـوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ الّا اِبْلِيسَ اسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِينَ قَالَ يَا ابْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَیّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَـالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنّکَ رَجِيمٌ وَ إِنّ عَلَيْکَ لَعْنَتِی إِلَی يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبّ فَأَنْظِرْنِی الَی يَـوْمِ يُبْعَثُـونَ قَـالَ فَإِنّـکَ مِـنَ الْمُنْظَرِينَ» (اعراف: ۷۱تا۸۰). خداوند متعال در این قسمت از سورهٔ اعراف دربارهٔ عدم‌سـجده شـیطان، از تأکیدهای بیشتری نسبت به سورهٔ ص استفاده می‌کند؛ ازجمله لَقَد، زیادت لا، إنّکَ مِـن الصّـاغِرینَ، إنّـکَ مِنَ المُنظَرینَ، لَأقعُدَنّ، لَاتِیَنَّهُم، لَاملأَنَّ جَهنّمَ مِنکُم أجمَعینَ.

مشتقات سجود در سورهٔ اعراف نُه بار و در سورهٔ ص سه بار تکرار شده است که این نشان از اهمیـت و تأکید بر امر سجده است. مقام خشم و غضب خداوند در مقابل شیطان در سورهٔ اعراف نیز نسبت به سـورهٔ ص بیشتر است. در تأیید این سخن می‌توان به این موارد اشاره کرد: أ. ذکرنکردن نام ابلیس در آیهٔ ۱۲ سـورهٔ اعراف «قَالَ مَا مَنَعَکَ الّا تَسجُدَ» و ذکر آن در سورهٔ ص «قَالَ يَا ابلِيسُ مَا مَنَعَکَ أن تَسجُدَ»؛ ب. عدم‌بسـط کلام با ابلیس در سورهٔ اعراف برخلاف سورهٔ ص که نشانگر شدت خشم و غضب خداوند است؛ ج. تأکید بر طرد و خروج شیطان از درگاه خداوند در سورهٔ اعراف بیشتر از سورهٔ ص است. فَاهبِط مِنهَا فَمَا يَکونُ لَکَ أن تَتَکَبَّرَ فِيها فَاخرُج انّکَ مِنَ الصّاغِرينَ. قَالَ اخرُج مِنها مَذؤُوماً مَدحُوراً (سامرائی، ۲۹۶/۳تا۲۹۹).

در آیهٔ ۹۳ سورهٔ طه نیز آمدن حرف لا کاملاً برای بافت و سیاق متن است. هنگامی که حضرت موسـی قصد دیدار پروردگارش در کوه طور را داشت به قوم خود هشدار می‌دهـد کـه مبـادا در غیـاب او بـه ورطـهٔ گمراهی کشیده شوند. هنگامی که خداوند حضرت موسی را از گمراهی قـومش توسـط سـامری آگـاه کـرد «قَالَ فَإِنّا قَدْ فَتَنّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلّهُمُ السّامِرِیّ. فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» (طه: ۸۵تـا۸۶) به‌شدت از این عمل قومش خشمگین و عصبانی شد که آمدن حرف لا نوعی تأکید بـر مـذمت و نکـوهش عمل آن‌ها دارد که درحقیقت از حضرت موسی و برادرش هارون تبعیت نکرده‌اند.

۷. «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرّمَ رَبّکُمْ عَلَيْکُمْ أَلّا تُشْرِکُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِـدَيْنِ احْسَـانًا وَ لَاتَقْتُلُـوا أَوْلَادَکُـمْ مِـنْ

امْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ ايّاهُمْ وَ لَاتَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلّكُمْ تَعْقِلُونَ» (انعام: ۱۵۱). این آیه دربارۀ نخستین اصول ده‌گانه و مشترک میان ادیان توحیدی است. راجع به الّا تُشرِکوا در ظاهر باید أن تُشرِکُوا می‌گفت، زیرا خداوند شرک را حرام کرد نه نفی شرک را. بااین‌وجود برخی حرف أن را مصدری و لا را زائد و الّا تُشرِکوا را در محل نصب و بدل از ما دانسته‌اند که تقدیر آیه این چنین می‌شود: «أتلُ عَلیکُم تَحرِیمَ الإشتِراک». اما درحقیقت، حرف أن در أن لاتُشرِکُوا مفسّره و به‌معنای «أی» است؛ یعنی آنچه که بر شما تلاوت و قرائت شده این است که بر خدا شرک نورزید (جوادی آملی، ۳۸۲/۲۷). تفاوت ذکر حرف لا در «ألّا تُشرِکُوا» و ذکرنکردن آن در این است که با آمدن حرف لا، تأکید کلام بر عدم‌شرک بیشتر می‌شود؛ زیرا یک بار با ذکر لفظ حرام و بار دیگر با حرف نفی لا به نهی شرک به خداوند می‌پردازد.

نتیجه‌گیری

بعد از بررسی و تحلیل اضمار و زیادت حرف لا در برخی آیات قرآن کریم این نتایج به دست آمد:

أ. برخی نحویان، حذف و اضمار را در معنای یکدیگر به کار می‌برند؛ اما در اصل، بین آن دو فرق است. گاهی حذف در مقابل اضمار قرار دارد که در این صورت حذف آن است که اثری از کلمۀ محذوف در کلام نباشد، برخلاف اضمار که در لفظ، پنهان، ولی در معنا مدنظر است. اما اگر حذف در مقابل ترک باشد، آنگاه مراد از حذف آن است که کلمه در لفظ نیست ولی در نیت است و مراد از ترک آن است که کلمۀ نه در لفظ و نه در نیت وجود ندارد.

ب. اضمار حرف لا در قرآن به دو دستۀ قیاسی و سماعی تقسیم می‌شود که در آیۀ ۸۵ سورۀ یوسف «قالُوا تَاللهِ تَفتَأُ تَذکُرُ یوسفَ حتّی تَکونَ حَرَضاً أو تَکونَ مِن الهالکینَ» قیاسی و در دیگر آیات محل بحث به صورت سماعی است.

ج. ادیبان و مفسران دربارۀ اضمار و زیادت حرف لا در آیات محل بحث در قرآن اتفاق‌نظر ندارند. عده‌ای همچون کوفیان حرف لا را مضمر می‌دانند و در مقابل، بصری‌ها مضافی را در تقدیر می‌گیرند. دربارۀ اصطلاح زائد، برخی همچون ابن‌هشام بر این باورند که چون این اصطلاح در باور مردم مبنی‌بر این است که هیچ معنایی ندارد، نباید در قرآن استفاده شود. بصری‌ها بیشتر از اصطلاح زیادت و لغو و کوفی‌ها از اصطلاح حشو و صله استفاده می‌کنند.

د. توجه به بافت و سیاق کلام و نظم و ترکیب کلمات، تأثیر به‌سزایی در تفسیر و فهم متن دارد، تا جایی که توجه‌نکردن به آن منجر به فهم غلط از متن می‌شود. در آیات محل بحث نیز اضمار و زیادت حرف لا کاملاً به‌منظور بافت و سیاق کلام و در تأیید و تأکید آن است. اصل بر عدم‌تقدیر است، لذا در برخی آیات

می‌توان حرف لا را مضمر یا زائد در نظر نگرفت و به ترجمه و درکی صحیح از آیات دست یافت.

منابع

قرآن کریم

ابن‌جوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۲۲ق.

ابن‌عادل، عمربن‌علی، اللباب فی علوم الکتاب، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.

ابن‌عاشور، محمدطاهر، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسة التاریخ العلمی، ۱۴۲۰ق.

ابن‌عصفور، علی‌بن‌مؤمن، شرح جمل الزجاجی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.

ابن‌فارس، احمدبن‌فارس، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

ابن‌هشام، عبدالله‌بن‌یوسف، قطر الندی و بل الصدی، قم: ذوی القربی، ۱۴۲۷ق.

ابوالبقاء، ایوب‌بن‌موسی، الکلیات؛ معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویة، بیروت: الرسالة، ۱۴۱۹ق.

ابوالفتوح رازی، حسین‌بن‌علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.

ابوحیان، محمدبن‌یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

ازهری، خالدبن‌عبدالله، اعراب الالفیة المسماة بتمرین الطلاب فی صناعة العرب، صیدا: المکتبة العصریة، بی‌تا.

الهی قمشه‌ای، مهدی، ترجمهٔ قرآن، قم: فاطمة الزهراء، ۱۳۸۰.

انصاریان، حسین، ترجمهٔ قرآن، تهران: اسوه، ۱۳۸۳.

آلوسی، محمودبن‌عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب اا‌لکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

آیتی، عبدالمحمد، ترجمهٔ قرآن، تهران: سروش، ۱۳۷۴.

بدوی، احمداحمد، عبدالقاهر الجرجانی و جهوده فی البلاغة العربیة، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۳۰ق.

تفتازانی، مسعودبن‌عمر، المطوّل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۵ق.

جرجانی، عبدالقاهربن‌عبدالرحمن، دلائل الاعجاز، بیروت: دار الکتب العربی، ۲۰۱۴م.

جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، ۱۳۸۶.

حجت هاشمی خراسانی، حمیدالدین، مفصل شرح مطول، قم: حاذق، ۱۳۹۰.

خطیب، طاهریوسف، المعجم المفصل فی الاعراب، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق.

ذوالرمة، غیلان‌بن‌عقبه، دیوان شعر، شرح احمد حسن بسج، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

زرکشی، محمدبن‌بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۰ق.

زمخشری، محمودبن‌عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

سامرائی، فاضل صالح، معانی النحو، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۸ق.

سمین حلبی، احمدبن‌یوسف، عمدة الحفاظ فی تفسیر اشرف الالفاظ، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.

سیرافی، حسن‌بن‌عبدالله، شرح کتاب سیبویه، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۹ق.

شوکانی، محمد، فتح القدیر، دمشق: دار ابن‌کثیر، ۱۴۱۴ق.

شیخ‌زاده، محی‌الدین، حاشیة محی الدین شیخ‌زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.

طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: اعلمی، 1390ق.

طبرسی، فضل‌بن‌حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصرخسرو، ۱۳۷۲.

طبری، محمدبن‌جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.

فتوحی، محمود، سبک‌شناسی نظریه‌ها و رویکردها و روش‌ها، تهران: سخن، ۱۳۹۰.

فراء، یحیی‌بن‌زیاد، معانی القرآن، قاهره: الهیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۸۰م.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، العین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۲م.

فولادوند، محمدمهدی، ترجمهٔ قرآن، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۸ق.

قائمی‌نیا، علیرضا، بیولوژی نص، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی، ۱۳۹۳.

قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸.

قرطبی، محمدبن‌احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

کاشانی، فتح‌الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیه، ۱۳۵۱.

مشکینی اردبیلی، علی، ترجمهٔ قرآن، قم: هادی، ۱۳۸۱.

معزی، محمدکاظم، ترجمهٔ قرآن، قم: اسوه، ۱۳۷۲.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۱.

میبدی، احمدبن‌محمد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

واحدی، علی‌بن‌احمد، التفسیر البسیط، عربستان: وزارة التعلیم العالی، ۱۴۳۰ق.

وهیبی، صالح‌بن‌سلیمان، «اختلاف العلماء فی الحروف الزائدة فی القرآن الکریم»، مجلـة الآداب، دانشگاه ملک سعود، ج۱۲، ش۱، ۱۴۲۱ق، صص۳تا۴۱.